عرض جوهر حدث و مثال / بود حضرت خدای بی‌مثال
مثل مخلوق جسم جان نه / هر چه در عقل پیش آید آن نه
همه مخلوقات او خداوند / هیچ همچون همگان بماند
لایزالیکه در مکان باشد / نیست چیزی محیط آن باشد
بلکه بر عالم است آن آیی / ابتدایش نه انتهایش نه
هست بی‌شک حق اول باشی / حاضر است ذات جان باشی نه
دایما بود و دایما باشد / تخم آمال بر سینه او پاشد
گر نه بر کنه او رسد حد کسی / فکر باید ولی بقدر تماشی
زین سبب گفت مصطفی بر خود / فکر در ذات او نباید کرد
مصطفی هر چه گفت بر این بیت / بصفاتی که داده اند خبر
علم قدرت حیات سمع بصر / هم اراده کلام مکنون است
آنچه در علم نبود ما بود و این است
هست آن هست نیست بی‌شک / یعنی از عیب کل آن آیی
علم یعنی صفات او صمدست
او بعلم قدیم خود دانا است / اول آخر ظهور و بطون
نیست چیزی ز علم او بیرون
خلق چندین هزار ملک بود / نیست از علم او دمی مستور
نبود علم او بفکر خیال
هر چه در بندهاست آیت حق / پس بود علم غیب خاطر او
پس نداند ز غیب او یک مو
مکر آنرا که او کند دانا / مثل تعلیم آدم الاسما
هست قدرت یکی ز صفات
هست قائم بصفات بذات / خواه خشت خواه نیلوفر است
همه در تحت قدرت او است
علوی صفت صفی کبیر / نیست کس در دو کار تقدیر
کردن او بدست جارحه نیست
چونکه او از صفات خلق بریست / هم حیات است از صفات خدای
زنده کی همه از و بر پاست
حی قیوم با ز و آل بود / لایموت و لایزال بود
زنده کی اشکل بجسم جان بود
هر چه بر خلق بندد آن نبود / نیست محتاج هیچ چیز خدا
حاجت عالمین از و بر دوا
زنده کی او دل بر آن اندن / همه از دست خواند مر آن
هیچ دانش از جهات بیش است
ورنه بر کنه او رسد حد کس / بصر سمع او ز صفات خدا است
کشف آن نیست همه بنهاست
آنچه خلق آشکار و نهان / تحت فوق میان هر دو جهان
نیست دور از تو نیز دیدن

طرفة

طرفة العین ای برادر من / این صفتها کنون خبر دارست
بلکه بر قدرت قدیم وی است
رفته حق که طایر است بعقل / بلکه واجب در آن بنقل
مینماید به بنده کان خواه
هیچ همچون همگان بماند / آنکه فرماند بود آن خود را
اوید اندر نمودن خود را
یک صفت صفات او کلام / کشف او نیست بی زبان همام
این صفت نیست بی‌شک
نیست خالی هیچ شیء محتاج / ور کلام منزه است بلذات
حرف صوت نکرده اند اثبات
چونکه حرف صوت از ما نیست / وصف ماند نیست و خواهند
نیست خلق این کلام عظیم
هست قائم ذات بی‌شک قدیم / هر که مخلوق گوید گفتن گوست
زین نظر دو مقام او حق است
لیک از ما لفظ حفظ نقش / میشود کفت و حاشا او هوس
ورنه نفس کلام را حق بس
در تقدیر او نباشد ظن / هست قول کثیر در آن
این بود حصار قول ادب
من تو عامی همین مقدار / پس بود دانش کلام از
از صفاتش بی‌ارادت و آن
با ارادت نه آشکار زمان / زو ز خاری سپیدن مو
نیست بی‌ره ارادت او
چون نیست کرده اند خبر / معنیش نیست از اراده مدر
بعض معنیش دیگر آورده
علما همه آن بیچی کرده / علما همه گفت آن باید
فکر ما و تو نمی‌شاید
فعل خلق همچنین ترزق / یعنی مکون بود علی التحقیق
هست کون همه صفات
اهل سنت که کرده اند اثبات / همه خلاق فعل ما از ذات
همه باشد باید خالق خلق
لا بود خالق فعال عباد / بنده را اختیار خود داد
باشد این اختیار بنده مسلم
بطرق اجابت نیست حجت / خلق افعال بنده کاسب
بنده غالب بود بکون آن
خیر سازد ثواب حق یابد / ور کند شر عقاب یابد
عذر ما اختیاری بنده
نیست در کار او رافع کند / چونکه از بنده غیر خود خواهد
نیست در ذات حضرت قادر
هر که گوید بصحت اثبات / حکم خواز ابه جاهلیت
چونکه حق بود رضای خدا
زان فرستاده است اسما / قومها که مختلف شده اند
اند این باب خلفا زده اند

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)